

انتقاد شدید شادی صدر

از سیاست دولتهای اروپایی و آمریکا در مورد حقوق بشر در ایران طی
مراسم جایزه لاله حقوق بشر

پنجشنبه ۲۱ آبان ۱۳۸۸ - ۱۲ نوامبر ۲۰۰۹

زنان در ایران در سی سال گذشته بیشترین میزان سرکوب و فشار را در زندگی شخصی و اجتماعی خود تجربه کرده اند و بیشترین
لطمه را از مناسبات حاکم خورده اند؛ بدیهی است که در چنین شرایطی، ناراضی ترین و خشمگین ترین شهروندان باشند که چیز
زیادی هم برای از دست دادن ندارند.



هیات داوران محترم جایزه لاله حقوق بشر

وزیر محترم امور خارجه هلند

خانمها و آقایان

بسیار مفتخرم از اینکه هیات داوران محترم جایزه لاله حقوق بشر
امسال مرا شایسته دریافت این جایزه دانسته اند و خوشحالم که این
جایزه فرصتی در اختیار من قرار می دهد که امروز، در اینجا از
وضعیت حقوق زنان در ایران و نیازهای مبرم مردم در ایران و نیز
انتظاراتشان از جامعه جهانی سخن بگویم. همه شما در عکسها و
فیلمهایی که از اعتراضات مردمی پس از انتخابات ریاست جمهوری
امسال پخش شد، دیدید چطور زنان و به خصوص دختران جوان در صف اول
اعتراضات مردمی قرار داشتند. آنها تصویر کلیشه ای را که از زن
ایرانی که عمدتاً زیر چادر و منفعل تصور می شود در سراسر جهان به
چالش کشیدند. ندا، دختر جوانی که به ضرب گلوله ای در تظاهرات به
قتل رسید، در کوتاه زمانی به نماد مبارزات مردم ایران برای آزادی
و دموکراسی مبدل شد. برای من اما، نقش فعال و تعیین کننده زنان،
تنها از رهگذر تصاویر و فیلمها روشن نشد، من رهبری زنان را در
خیابانها دیدم و ماندگارترین تصویر ذهن من، مربوط به روز 18 تیر
امسال است. روزی که تعداد زیادی از مردم، در دهمین سالگرد سرکوب
اعتراضات دانشجویی سال 1378، به خیابانهای تهران ریختند.
تظاهرات، رو به پایان بود و مطابق معمول، خشونت و سرکوب، دقیقه
به دقیقه بیشتر می شد. من هم به همراه تعدادی از تظاهرکنندگان
برای دور شدن از اثرات گاز فلفل که توسط گاردهای امنیتی به میان
جمعیت پرتاب شده بود، سرفه کنان به داخل یک اتوبوس شهری دویدم.
یکی دو ایستگاه بعد، وقتی سرفه ها کمتر شد، بحث سیاسی میان

مساfran اتوبوس شروع شد. زنان جوان که قواعد جداسازی جنسیتی در اتوبوسهای همگانی را شکسته بودند و جایی میان صندلی های بخش مردانه برای خود پیدا کرده بودند، بحث را پیش می بردند و مردان عمدتاً ساکت بودند. من، با تعجب و با صدای بلند پرسیدم: آقایون هیچ نظری ندارند؟! خیلی ساکت نشسته اند! و به جای اینکه کسی از میان مردان جوابم را بدهد، دختری جوان که یکسره سیاه پوشیده بود گفت: همان بهتر که آقایون ساکت باشند. سی سال پیش انقلاب کردند، نتیجه اش را دیدیم چه شد، حالا ساکت بنشینند بگذارند ما کارمان را بکنیم! این انقلاب، انقلاب ما زنهاست!

من اینجا می خواهم این سؤال را مطرح کنم که این زنان، که به سادگی از انقلاب زنانه سخن می گویند، آنهایی که تصاویرشان را همه شما دیدید و امیدوارم فراموش نکرده باشید، چه کسانی هستند؟ و چرا اینگونه شجاعانه برای آزادی و دموکراسی می جنگند؟

بسیاری از این زنان جوان، پس از انقلاب 1979 به دنیا آمده اند یا در ابتدای انقلاب، کودک بوده اند؛ آنها به تمامی محصول نظامی ایدئولوژیک هستند که سی سال است در ایران روی کار آمده است. آنها ناگزیرند، علاوه براینکه مانند مردان، از فقدان آزادیهای سیاسی و دموکراسی رنج می برند، قواعد مربوط به حجاب اجباری را بپذیرند، با قوانین خانواده ای که آنها را تحت انقیاد مردان قرار می دهد زندگی کنند، برای ازدواج، اجازه پدرانشان را لازم دارند، حق طلاق و حضانت کودکان را تا حدود زیادی از آنها سلب می کند، آنها همان زنانی هستند که اگر روابط خارج از ازدواج داشته باشند، شلاق خواهند خورد و اگر شوهر داشته باشند، سنگسار خواهند شد، آنها همان زنانی هستند که دولت احمدی نژاد می خواهد با سیاستهای بنیادگرایانه خود حتی بیش از تمامی سی سال گذشته، حضور آنها را در دانشگاه ها و بازار کار کمرنگ کند و آنها را به خانه نشینی و انزوا بکشانند.

زنان در ایران در سی سال گذشته بیشترین میزان سرکوب و فشار را در زندگی شخصی و اجتماعی خود تجربه کرده اند و بیشترین لطمه را از مناسبات حاکم خورده اند؛ بدیهی است که در چنین شرایطی، ناراضی ترین و خشمگین ترین شهروندان باشند که چیز زیادی هم برای از دست دادن ندارند. اگر امروز از پلیس به دلیل شعارهای آزادیخواهانه خود کتک می خورند، دیروز هم به دلیل عدم رعایت حجاب، کتک می خورده اند، اگر امروز به خاطر حضور در تظاهرات برای دموکراسی بازداشت می شوند، دیروز هم به دلیل شرکت در تجمعات دفاع از حقوق

زنان به زندان رفته اند، اگر امروز از سوی نیروهای امنیتی مورد تجاوز قرار می گیرند، سی سال است که جسم و روحشان هر روز حس تجاوز به حقوق و کرامت انسانی را تجربه می کند. و با همه اینها، آیا باز هم لازم است بپرسیم چرا زنان، امروز، در خط اول مبارزات مردم ایران قرار دارند؟

من در ابتدای سخنانم گفتم امیدوارم تصاویر اعتراضات مردم در ایران را که به نقض حقوق بشر و فقدان آزادی و دموکراسی صورت گرفت را فراموش نکرده باشید.

اما صادقانه بگویم که من نگران هستم. نگران اینکه این تصاویر و این مبارزات به فراموشی سپرده شوند. آری اگر با نقض حقوق بشر در ایران مقابله نشود و اگر از این مبارزات دفاع مشخص صورت نگیرد، مردم ایران حق دارند که بگویند ما را فراموش کرده اید. نگرانی من وقتی تشدید می شود که می بینم رسانه های غربی هر روز بیشتر از روز پیش، کمتر به نقض حقوق بشر در ایران می پردازند و سیاستمداران هم دست کمی از آنان ندارند.

متأسفانه فراموش کردن هزاران نفری که بازداشت شدند و در زندانها تحت شکنجه قرار گرفتند، صدها نفری که کشته شده اند و آن تعداد نامعلومی از زندانیان که مورد تجاوز قرار گرفتند و یا در زندان به قتل رسیدند، یک نگرانی واقعی است. واقعیت این است که در حالی که در ایران، از یکسو مبارزات و اعتراضات مردمی هنوز زنده است و از سوی دیگر نقض حقوق بشر به شکلی سیستماتیک در تمامی جنبه ها، از حقوق زنان گرفته تا آزادی تجمعات، از حقوق زندانیان سیاسی گرفته تا آزادی بیان ادامه دارد، به نظر دولتها و ملتهای اروپایی، در حال فراموش کردن همه آنچه در تابستان امسال از ایران دیده اند هستند. به باور من، با چنین فراموش کردنی دولتهای غربی نه فقط مسئولیت شان را به عنوان کشورهایی که خود را به عنوان مدافعان حقوق بشر تعریف می کنند، به فراموشی می سپارند، بلکه منافع خود و شهروندان شان را با این فراموشی در معرض مخاطره قرار می دهند. آنها با احمدی نژاد، به مثابه یک رئیس جمهور مشروع، بر سر میز مذاکره می نشینند و تنها دستور کار این مذاکرات، مساله انرژی هسته است؛ انگار نه انگار که اتفاقاتی در ایران افتاده است و اتفاقاتی در حال وقوع است. همه چیز در عرصه سیاست جهانی با جمهوری اسلامی به گونه ای پیش می رود که پیش از اتفاقات تابستان امسال پیش می رفت. حتی وقتی بحث تحریمها علیه دولت ایران مطرح است، باز تحریم ها در مقابل پیشرفتهای ایران در عرصه تکنولوژی

هسته ای قرار می گیرد؛ انگار نه انگار که حقوق ابتدایی شهروندان ایرانی به طور روزمره از سوی دولت ایران نقض می شود. حقوق بشر یک امر جهانی است و اگر دولتی ادعای طرفداری از آن را دارد، این ادعا، مسئولیتها و الزاماتی را نیز به همراه دارد. بی اعتنایی به این مسئولیتها، نه فقط مردم ایران را بیشتر و بیشتر در معرض سرکوب قرار می دهد بلکه منافع دراز مدت شهروندان دولتهایی که خود را طرفدار حقوق بشر می دانند نیز به مخاطره می اندازد. زیرا به همان اندازه که حقوق بشر جهانی است، بنیادگرایی به عنوان یکی از اصلی ترین دشمنان حقوق بشر نیز تبدیل به امری جهانی شده است. سکوت، تحمل و به رسمیت شناختن یک دولت بنیادگرا که حقوق زنان، مخالفان و اقلیتها را نقض می کند، به تقویت و صدور بنیادگرایی جهانی می انجامد که هم اکنون نیز نشانه های آن را می توان حتی در این سوی مرزها دید؛ کشور هلند خود یکی از جوامعی است که با مساله بنیادگرایی مذهبی به عنوان یک مساله اجتماعی و سیاسی روبه روست.

در آخرین تظاهرات مردمی علیه دولت که هفته گذشته در ایران برپا شد، عده زیادی از مردم و این بار زنان بیش از بارهای قبل، مورد هجوم و ضرب و شتم گاردهای امنیتی قرار گرفتند، زخمی شدند، بازداشت شدند و در این میان، تعداد زیادی از فعالان سیاسی، از جمله وحیده مولوی، فعال جنبش زنان نیز به شکلی خشونت بار دستگیر شدند. در این تظاهرات، مردم شعار می دادند: "اوباما، اوباما، یا با اونا یا یا ما!" و معنای این شعار این است که در چشمان مردمی که برای آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در ایران مبارزه می کنند، نمی توان بر سر میز مذاکره با دولت دیکتاتور در مورد انرژی هسته ای یا قراردادهای اقتصادی نشست و بر سر شروط عینی حرف زد و در عین حال، با صدور بیانیه های سیاسی بدون ضمانت اجرا، از وضعیت حقوق بشر در ایران انتقاد کرد. تظاهرات کنندگان به صراحت اوباما را به پرسش می کشند تا نسبت خود را با مبارزات مردمی روشن کند و همین توقع، از دولتهای اروپایی نیز وجود دارد.

من، به عنوان یک فعال جنبش حقوق زنان که از دل مبارزات مردمی می آید، اینجا، در لاهه هلند، شهری که دیوان کیفری بین المللی برای رسیدگی به جنایات علیه بشریت در آن مستقر است، می خواهم از دو ضرورت مبرم برای جنبش مردم ایران سخن بگویم؛ ضرورتهایی که بدون مسئولیت پذیری از سوی دولتهای غربی تحقق نخواهند یافت؛ اول اینکه لازم است مساله حقوق بشر در ایران، در کنار مساله انرژی هسته ای، به شکلی هم سنگ، روی میز هر مذاکره ای که یک طرف آن دولت ایران

است، قرار داده شود. تا زمانی که مساله حقوق بشر، در تمامی سطوح مذاکرات سیاسی و اقتصادی با دولت ایران، حداقل به طور موازی با مساله انرژی هسته ای مطرح نشود و تحریمها و سایر ضمانت اجرایهای احتمالی شامل هر دو موضوع نشود، نمی توان پذیرفت اقدامی واقعی برای جلوگیری از اقص حقوق شهروندان ایرانی انجام شده است.

دومین ضرورت، تعقیب کیفری و محاکمه تمامی عاملان و آمران نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر در جمهوری اسلامی است. درست است که ایران، مانند بسیاری از ناقضان حقوق بشر، به اساسنامه دیوان بین المللی کیفری ملحق نشده اما دولتهای غربی، از جمله دولت هلند به عنوان میزبان دیوان بین المللی کیفری می توانند از شورای امنیت سازمان ملل بخواهند موضوع جنایات علیه بشریت را برای برپایی یک دادگاه بین المللی در مورد ایران مورد بررسی قرار دهد. از یاد نبریم که تنها با یک اقدام جهانی می توان با یک مساله جهانی برخورد کرد.

متشکرم

بی اعتنا به اعتراضات گسترده

احسان فتاحیان اعدام شد

20 آبان 1388

صبح روز چهارشنبه مورخ 20 آبان 1388، حکم اعدام احسان فتاحیان در زندان سنندج اجرا شد.

پس از آن نیروهای امنیتی به خانواده ی وی دستور ترک محل را داده و در ساعت 8 صبح جنازه ی او را با آمبولانس به گورستان بردند. ماموارن گفته اند که طی یکی دو روز آینده، جسد را به خانواده تحویل خواهند داد.

احسان فتاحیان، به اتهام همکاری با یکی از احزاب کرد در دادگاه اولیه به تحمل 10 سال حبس تعزیری محکوم شده بود، پس از اعتراض به حکم و ارجاع آن به دادگاه تجدیدنظر، با حکم اعدام مواجه شد.

این اعدام در حالی صورت گرفت که طی روزهای اخیر، سازمان های حقوق بشری، فعالان حقوق بشر، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی نامبرده بارها و بارها با نوشتن نامه، صدور بیانیه و درخواست های متعدد، خواستار توقف حکم اعدام احسان فتحیان شده بودند.

جدایی دولت و دین در ایران؛ توانایی ها، ناتوانی ها و سه شرط امکان پذیری

شیدان وثیق

خروج از دین سالاری در ایران فرایندی بغرنج، سخت و طولانی است. برای امکان پذیر شدن آن می توان و باید شرط بندی کرد. اما کامیابی در این راه که تلاش و مبارزه است، وابسته به رشد و توسعه سه جنبش اصلی است. جنبش های مشارکتی سیاسی - اجتماعی که خواست های لائیک را با شفافیت تمام مطرح کنند. جنبش روشنفکری لائیک که خروج از سلطه ی دین را در سرلوحه فعالیت فکری و نظری خود قرار دهد و سرانجام، جنبش نواندیشی دینی که رفرم جدی و ژرف در اسلام و جدایی اش از دولت را محور کار خود بداند

آبان ۱۳۸۸ - نوامبر ۲۰۰۹
cvassigh@wanadoo.fr

می دانیم که انقلاب ۱۳۵۷ به استقرار تئوکراسی اسلامی در ایران انجامید. دین و دستگاه آن بر تمام وجوه اجتماعی و سیاسی جامعه سلطه ای تام برقرار می کند. جمهوری اسلامی و قانون اساسی اش تجلی عالی چنین نظامی می شود. سیستمی که در آن، ایدئولوژی دینی بر سه قوای اجرایی، قانون گذاری و قضایی سیادت انحصاری دارد. به راستی می توان ادعا کرد که تئوکراسی اسلامی در ایران کامل تر از تئوکراسی های مسیحی غربی در سده های میانه است. در چنین شرایطی، خروج از دین سالاری در ایران به معضل و بغرنج اساسی و کلیدی برای نیل به آزادی و دموکراسی تبدیل شده است.

در این جستار، پرسش امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران را

مورد تأمل قرار می دهیم. ابتدا به بازگویی اجمالی عواملی می پردازیم که در غرب زمینه های فروپاشی سیادت سیاسی و اجتماعی دین را فراهم می کنند. عواملی که با وجود تفاوت ها و اختلاف های دو جهان شرقی و غربی، اسلامی و مسیحی... خصلتی عمومی و جهانشمول دارند. سپس، در پرتو آن ها، توانایی ها و ناتوانی های فرایند مورد نظر را در شرایط خاص جامعه ی ایران و در پی تحولات اخیر و جنبش موسوم به سبز بررسی می کنیم. در نتیجه گیری پایانی، سه شرط امکان پذیری جدایی دولت و دین و به طور کلی امر لائیک یا لائیسیته در ایران را مطرح می کنیم.

۱- دو مفهوم پایه ای در تبیین «خروج از سیادت دین»

ما برای تبیین مسأله ی «خروج از سیادت دین» (۱)، دو مفهوم فلسفی بیش نداریم. همواره و ناگزیر باید رجوع به آن ها کنیم. با آن ها کلنجار رویم. می دانیم که در غرب مسیحی، از سده ی شانزده تا نوزده، این «خروج» طی دو فرایند متمایز و مشابه، سکولاریزاسیون و لائیسیته، انجام می پذیرد.

من در کتاب لائیسیته چیست؟ و طی مقالاتی، در باره ی تشابهات و تمایزات این دو فرایند توضیحات مبسوطی داده ام. اکنون، برای یادآوری، خطوط کلی و اساسی این دو مقوله را بازگو می کنم: لائیسیته که معنا و مفهومی واحد دارد، از سه رکن اساسی و تفکیک ناپذیر تشکیل شده است:

۱- «جدایی دولت و دین». یعنی استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی نسبت به دین و دستگاه آن (کلیسا در مسیحیت، روحانیت در اسلام). فقدان دین رسمی در کشور. عدم دخالت دولت و نهاد دین در امور یکدیگر. بی طرفی دولت و بخش عمومی نسبت به ادیان و مذاهب مختلف.

۲- آزادی عقیده و وجدان. از جمله آزادی به جا آوردن دین به صورت فردی یا جمعی. جدایی دولت و دین به معنای عدم فعالیت سیاسی دین باوران نیست. اینان، چون همه ی شهروندان، بدون برخورداری از امتیازی، در ابراز عقیده و فعالیت سیاسی آزادند.

۳- عدم تبعیض دینی و مسلکی. یعنی برابر حقوقی شهروندان، صرف نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی شان.

اما سکولاریزاسیون در غرب معنایی چندگانه و چند بُعدی داشته است. سه معنای اصلی آن را یاد آوری می کنیم.

- معنای اول، افول سیادت دین در جامعه است. پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی دین در سازماندهی و هدایت جامعه. خودمختاری و تمایزبایی حوزه های مختلف اجتماعی نسبت به ادیان مختلف. تبدیل

مذهب به امری خصوصی، سکولاریزاسیون، در این معنا، نزدیک به لائیسسته است. از این رو گاهی لائیسزاسیون نیز خوانده می شود. با این همه، در همین معنا نیز، سکولاریزاسیون به مفهوم کامل «جدایی دولت و دین» که در لائیسسته وجود دارد، نیست (۲).

- **معنای دوم، سکولاریزاسیون مسیحیت است.** گیتی گرایی Verweltlichung (هگلی) یا دنیایی شدن دین است. امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی است که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان هماهنگ و هم ساز می کند. مسیحیتی که خود را به رنگ روز در می آورد (هایدگر). آن چه که پایه ی بحث مخالفان کاربرد سکولاریزاسیون در ایران را تشکیل می دهد، همین تعرف دینی از آن است. اینان با اتکاً به آن مدعی اند که اسلام نیازی به سکولاریزاسیون ندارد چون، بر خلاف مسیحیت، از همان ابتدا سکولار (دنیوی) بوده است («سکولاریزاسیون اسلام در درون او ست») (۳).

- **اما معنای سومی نیز جود دارد که «قضیه ی سکولاریزاسیون» می نامند.** سکولاریزاسیون در این جا به معنای انتقال یا تبدیل نمودارها، مضمون ها و بازنمایی ها از حوزه ی دینی به حوزه ی دنیوی است. در این میان، فرمول معروف کارل اشمیت طرح می شود که می گوید «همه ی مفاهیم پرمغز نظریه مدرن دولت چیزی جز مفاهیم الهیات سکولار (یا سکولاریزه) نیستند» (۴). بنا بر این نظریه، «مشروعیت» عصر جدید در «گسست» از سده های میانی دینی زیر سؤال می رود. پرسشی طرح می شود که آیا مدرنیته - و سکولاریزاسیون چون «چکیده ی فرایندهای تشکیل دهنده ی مدرنیته» - گسستی ریشه ای یا آغازی نو می باشد و یا در حقیقت ادامه ی همان مبانی مسیحی اما در شکلی سکولار و زمینی است. بدین سان، از تقدس و ازخودبیگانگی آسمانی به تقدس و ازخودبیگانگی زمینی می رسیم. در نتیجه، برخی از مدعیان این تز، با استفاده از معانی مختلف سکولاریزاسیون، از ضرورت سکولاریزاسیون «سکولاریزاسیون» سخن می رانند. یعنی دین زدایی (معنای اول سکولاریزاسیون) از سکولاریزاسیون (معنای دوم آن) که همواره در حوزه ی دین قرار دارد.

۲- پنج عامل اصلی «خروج از سلطه ی دین»

چه عواملی شرایط خروج از سلطه ی دین را فراهم می کنند؟ آن ها را زیر پنج عنوان اصلی توضیح می دهند:

- ۱- استقلال دانش نسبت به دین.
- ۲- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین.
- ۳- رواداری و آزادی وجدان و عقیده.
- ۴- چندگرایی (پلورالیسم) دینی و تبدیل شدن ایمان به امر خصوصی.

۵- خودمختاری حوزه های فعالیت اجتماعی.

هر یک از آن ها را به اجمال از نظر می گذرانیم:

- استقلال دانش نسبت به دین یعنی خود مختاری تفکر و روش های علمی نسبت به الهیات:

این را سکولاریزاسیون دانش نیز می نامند. بیکن، دکارت، پاسکال، اسپینوزا، لاک، نیوتن، کانت و بسیاری دیگر... نمایندگان نظری این تحول اساسی بوده اند. در سده ی شانزده و هفده میلادی است که به گفته ی هانس بلومبرگ (۵)، باز تعریفی از پایگاه دانش در غرب صورت می گیرد. سه «حق» به رسمیت شناخته شده و تثبیت می شوند. حق آزاد کنجکاوی نظری. حق آزاد اندیشه در شک کردن و به پرسش بردن عقاید پذیرفته شده و حق آزاد آزمودن، حتا آن جا که برضد احکام قدسی باشد.

- استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین که محصول انقلاب های سیاسی سده ی هفده و هجده اروپا است:

فرایندی است که به تثبیت نهاد دولت به جای نهاد کلیسا می انجامد. مجموعه تحولاتی است که به اشکال مختلف، شرایط خودمختاری سیاست نسبت به نهاد دین را فراهم می کنند. اما ویژگی استقلال قدرت سیاسی در اروپا بطور مشخص از شرایطی ناشی می شود که کلیساها نه تنها نقش سازمان دهنده و متحد کننده خود را از دست می دهند بلکه خود به عاملان چند پارگی، ناامنی، بی ثباتی و جنگ تبدیل می شوند. پس حاکمیت دولت به جای حاکمیت کلیساهای متخاصم می نشیند. دولت چون نهادی بی طرف به جنگ های دینی پایان می بخشد و صلح دینی را برقرار می کند. سیاست، بدین سان، از معیارها و هنجارهای فراسوی حوزه ی عمل خود (چون معیارها و هنجارهای دینی) آزاد می شود. این استقلال قدرت سیاسی نسبت به کلیسا، در عین حال با پدیدار مهم دیگری همراه و همزمان می شود: کناره گیری آگاهانه ی کلیساها یعنی نحله های مختلف مسیحیت از دخالت در امور سیاست و دولت.

- یکی دیگر از زمینه های خروج از سلطه ی دین، مبارزه برای آزادی عقیده و وجدان و دفاع از رواداری (۶) است:

این مبارزه ی سترگ در شرایط فشارها و سرکوب های دینی و دولتی و در مقابله با آن ها انجام می گیرد. این مبارزه شرایط مساعدی را برای جدایی دین و دولت به وجود می آورد. دین چون امر خصوصی و وجدانی از دولت داری و سازماندهی اجتماعی - سیاسی کنار می کشد و دولت چون نهادی که به امر عموم می پردازد، در مسایل مربوط به وجدان، از جمله ایمان و دین، دخالت نمی کند.

- عامل دیگر، پلورالیسم دینی و تفرد ایمان است. در سده ی شانزدهم

در اروپا، رفرمی در دین رخ می دهد:

لوتر، در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷، بیانیه ی آن را به زبان لاتین بر در کلیسای ویتمبورگ (۷) نصب می کند. در برابر واتیکان می ایستد و برای خوانش فردی و بی واسطه ی کتاب مقدس، ارزشی خداشناسانه قایل می شود. ایمان تبدیل به رابطه ای ذهنی و شخصی میان فرد و خدا می شود؛ رابطه ای بدون میانجی گری روحانیت و دستگاه دین. از سوی دیگر، فردیت یافتن ایمان، ناگزیر، با تجزیه و جندگرایی دینی، فزونی می یابد. بدین سان، مذهب خصلت «فراگیرنده» و «انبوهی» خود را در هدایت کلیت جامعه از دست می دهد. از همه مهمتر، پس از یک دوران دراز تفتیش عقاید و اختناق دینی، سرانجام شرایطی در غرب پیش می آید که وجود اختلافات و انشاقات مذهبی یعنی پلورالیسم دینی به رسمیت شناخته می شوند. هم چنین نیز، تغییر دین، مذهب و کیش. از این پس، ترک دین و یا اقرار به آتیه ایسم و لادریگری نه تنها جرم به شمار نمی روند بلکه به اموری پذیرفته شده در می آیند.

- آخرین عامل و مهم ترین آن ها، جدایش پذیری کارکردی (۸) و خودمختار شدن حوزه های مختلف فعالیت اجتماعی است:

دینامیسم اجتماعی فوق را ماکس وبر با مفهوم Eigengesetzlichkeit (خود قانونی) توضیح می دهد. یعنی فرایند خودمختار شدن ساحت های اجتماعی. در هر یک از زمینه های فعالیت اجتماعی، گروه ها و افراد متعلق به آن ها، خواهان حق خودمختاری در حوزه ی حرفه ای خاص خود می شوند. بدین معنا که مایلند تنها از هنجارهای «درونی» خود، از ویژگی ها، ارزش ها و «منطق ذاتی» حوزه ی فعالیت خود - در هنر، اقتصاد، حقوق، سیاست و... - پیروی کنند. افراد و گروه های اجتماعی، در عین حال، هر گونه هنجار برونی ای که بخواهد از خارج، از حوزه ی دیگر ارزشی، محدودیت و ممنوعیت برای آن ها ایجاد کند را رد می کنند.

عواملی که نام بردیم، با این که ابتدا در غرب عمل کرده اند، اما در خطوط کلی شان، صرف نظر از ویژگی های اجتماعی، سیاسی و دینی، جهانشمول اند و زمینه های خروج از سیادت دین را به وجود می آورند. اکنون، پرسش اساسی و بغرنجی که در برابر ما قرار دارد این است که در پرتو این عوامل پنج گانه، امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در شرایط خاص ایران را ارزیابی کنیم. این فاکتورها تا چه اندازه در جامعه ایران عمل کرده و می کنند. پاسخ به این پرسش ها از بررسی توانایی ها و ناتوانی های امر جدایی دولت و دین در ایران می گذرد.

۳- توانایی های دین سالاری در ایران

می دانیم که تاریخ ایران از ابتدا، چه پیش و چه پس از اسلام، تاریخ پیوند فشرده ی قدرت و دین بوده است. اما این تاریخ، خود تاریخی است. بدین معنا که مناسبات دین و دولت (سیاست) در ایران، همواره فراز و نشیب هایی داشته است. یکسان و موزون نبوده است. این ناموزونی است که ما را به شرط بندی روی امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در ایران تشویق می کند. یعنی دعوت به مبارزه و تلاش در جهت تحقق آن.

اسلام، بیش از دیگر ادیان ابراهیمی، شاید به اندازه ی دین یهود، دین سازمان دهنده و هدایت کننده ی سیاسی و اجتماعی بوده است. از ابتدا، با پیامبرش، در رکاب حکومت و قدرت رواج و توسعه یافته است. در اسلام، از آغاز دعوت بنیان گذار آن در مکه و سپس با استقرار او در مدینه، دین و دولت، پیامبری و فرمانروایی، کلام خدا و قانون، دولت داری و دین داری، سیاست و شریعت... در هم آمیخته اند. به حکم آیه قرآنی که کلام خداست، در اسلام، تکلیف مسلمانان چه در زندگی خصوصی و چه در فعالیت عمومی و اجتماعی، «اطاعت از خدا و رسول و «صاحبان امر» (اولوالامر) است. اطاعت از اینان و فرامین آن ها، در غیاب رسول، مطلق و مقدس است (۹).

با این همه، پیوند دین و قدرت سیاسی در درازای تاریخ ایران یکسان نبوده است. این پیوند، بویژه در دو دوره ی صفوی (با رسمیت یافتن تشیع چون مذهب دولتی) تثبیت و تبدیل به آمیزشی نهادینه می شود. از آن پس، پیوند دولت و دین، همواره بیش و کم با شدت، استمرار پیدا می کند. بویژه در دوره ی قاجار، دین و روحانیت نقشی تعیین کننده در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازی می کنند. در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه، اقتدار دین را هم در قدرت حاکمه و هم در اپوزیسیون آن مشاهده می کنیم. نمود آشکار و بارز اقتدار دین بر جنبش های سیاسی و اجتماعی ایران، نقش روحانیت در سر و رهبری آنهاست. هفتاد و سه سال قبل از جمهوری اسلامی، تبلور عالی نفوذ دین را در متمم قانون اساسی مشروطه مشاهده می کنیم. در آن جا که اصل «عدم مخالفت با قواعد مقدسه ی اسلام»... و شریعت، در همه ی زمینه ها اعلام می شود؛ از سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی تا حقوق ملت (تحصیل و تعلیم، مطبوعات، تشکیل انجمن ها و اجتماعات...) (۱۰).

اما می دانیم که قانون اساسی مشروطه اجرا نمی شود. تنها با استقرار جمهوری اسلامی است که مضمون تئوکراتیک آن متمم به طور کامل و رادیکال تحقق پیدا می کند. تا آن زمان، در دو رژیم سلطنتی پهلوی ها، مسأله ی مناسبات دولت، جامعه و دین، زیر سایه ی دیکتاتوری فردی و استبداد قرار می گیرد. در این دوره می توان از

پس نشستن نسبی و موقتی دستگاه روحانیت در جامعه، بویژه در مناسبات با دولت، صحبت کرد. گرایشی که البته از مدتی قبل با فرایند تجدد خواهی در ایران، با امیر کبیر، آغاز شده بود. اما آن چه که رژیم به اصطلاح "لائیک" در دوران پهلوی ها می نامند، اقداماتی بود که از بالا انجام گرفت. یعنی در نبود مطلق آزادی و دموکراسی. بدون شرکت و مشارکت مردم. تکرار می کنیم که لائیسیته یا سکولاریزاسیون در معنای دوم (یعنی روند رهایی و خودمختاری از قید دین و دستگاه آن)، فرایندی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. روندی است که از دموکراسی و حقوق بشر جدا ناپذیر است. تغییراتی است که بویژه و در درجه ی اول بر فعالیت آزاد جامعه ی مدنی و جنبش های آزاد سیاسی- اجتماعی استوار اند. بر جنبش های مشارکتی، انجمنی و سندیکایی. بر فعالیت های سازمانی و حزبی. فرایندی است ناظر بر مشارکت آزاد و دموکراتیک کُنشگران اجتماعی. بر کثرت گرایی و بسیارگونگی. بر تمایز بانی ساختاری نهادهای اجتماعی از نهاد دین و ارجاعات مذهبی. و می دانیم که این ها همه بدون آزادی و دموکراسی میسر نمی شوند. بدین معنا، در ایران، بویژه در رژیم پهلوی ها، فرایند لائیک به معنای کامل آن، یعنی در سه رکن جداناپذیرش، هیچ گاه انجام نمی پذیرد. در حقیقت، در رژیم شاه ما با تئوکراسی ای در سایه و در حال تکوین رو به رو بودیم. با تئوکراسی ای جنینی و خزنده که ظهور خود را تدارک می دید. خود را آماده برای تصرف قدرت می کرد. بدین ترتیب، سخن گفتن از لائیسیته در شرایط دیکتاتوری رژیم شاه که زمینه ها و شرایط استقرار و برآمدن دین سالاری را فراهم می کند، بیش از هر چیز بیان کج فهمی از معنای آن پدیدار - مقوله است.

۴- توانایی های امر لائیک در ایران

پیشتر، از عوامل پنج گانه ای سخن رانیدیم که زمینه های جدایی دولت و دین در غرب را فراهم کردند: استقلال دانش نسبت به دین. استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین. رواداری و آزادی وجدان. چندگرایی دینی و تبدیل شدن ایمان به امری خصوصی و سرانجام خودمختاری حوزه های مختلف اجتماعی که مهمترین عامل به شمار می رود. گفتیم که این عوامل، با وجود تفاوت ها در شرایط، جهانشمول اند. در تاریخ صد ساله ی گذشته که به تاریخ تجدد خواهی ایرانیان معروف است، جنبه هایی از این عوامل را می توان در حوزه های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشاهده کرد. از آن جمله است:

- تلاش در راه تشکیل عدالت خانه با متمایز کردن «محاکم شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات» در اصل بیست و هفتم قانون اساسی

مشروطه.

- تأسیس مدرسه، دبیرستان، دانش سرا و دانشگاه های مدرن که به انحصار روحانیون و مکتب خانه ها در سوادآموزی و آموزش پایان می دهد.

- رفرم هایی که با وجود مخالفت دستگاه روحانیت، در جهت حق رأی زنان، تشکیل دادگاه های خانواده، کار و فعالیت اجتماعی زنان... انجام می گیرند.

- ورود ایده ها و نهاد های مدرنیته در ایران با این که در عمل از معنا و مضمون حقیقی خود کم و بیش تهی می شوند.

بطور کلی، در صد سال گذشته، ما به میزان و درجات مختلف با حرکت ها و جنبش های فکری، اجتماعی و سیاسی با خواست سیادت زدایی از نفوذ و انحصار دین رو به رو بوده ایم. در یک کلام، گرایشات در جهت استقلال خواهی و خودمختاری نسبت به دین، از مشروطه به این سو، همواره حضور داشته اند. گرچه هیچ گاه به روند غالب تبدیل نمی شوند. گرچه هیچ گاه آشکارا با پرچم جدایی دولت و دین وارد میدان مبارزه نمی شوند. با این حال، توانایی های فرایند جدای دولت و دین در ایران از همین مبارزات و مقاومت های استقلال خواهانه برای خروج از سلطه و نفوذ دین، نیرو گرفته و می گیرند.

روندهای استقلال خواهی نسبت دین و دستگاه آن بویژه در سی سال گذشته با تسلط بلامنازع تئوکراسی و ارزش های آن رشد و توسعه ی بیشتری یافته اند. یک بررسی جامعه شناسانه می تواند میزان این رشد را در میان اقشار و طبقات مختلف نشان دهد. به نظر سنجی هایی می توان اشاره کرد که بر اساس آن ها در سال ۱۳۸۲، ۳۰٪ پاسخ دهندگان مواقف جدایی دین و سیاست، ۵۵٪ مخالف و اکثریتی با اعطای امتیاز رسمی یا حق ویژه به دلیل دینداری مخالفت کرده اند (۱۱). این آمار و ارقام در صورتی که قابل اعتماد باشند، می توانند واقعیتی در خور تأمل را بیان کنند. این که بخشی مهم، رو به رشد و فزاینده ای از مردم، بویژه در میان اقشار و طبقات متوسط که متأثر از ایده ها و اسلوب مدرنیته اند، خواهان استقلال کامل قدرت سیاسی از دین و دستگاه روحانیت می باشند.

امروزه، مقاومت ها در برابر دین سالاری در ایران به ویژه در میان آن بخش هایی از جامعه قوت می گیرند که به شدت زیر ستم، محدودیت و تبعیض تئوکراسی قرار دارند. بخش های وسیعی از زنان شهری، جوانان، اقلیت های ملی- مذهبی، گروه هایی که با آزادی قلم، بیان، عقیده و وجدان سر و کار دارند (چون دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان، روزنامه نگاران...)، بخش هایی از کارگران آگاه و فعال که خواهان ایجاد تشکل ها و سندیکاهاست مستقل کارگری اند... در یک کلام، جامعه ی

مدنی که برای خودمختاری و استقلال بر اساس هنجارهای خاص خود مبارزه می کند، که سلطه ی هنجارهای دین سالاری و اطاعت از آن ها را نمی پذیرد.

۵- «جنبش سبز» و جدال میان امر تئوکراتیک و امر لائیک

در جمهوری اسلامی، روند تاریخی فوق یعنی فرایند خروج از تئوکراسی یا جدایی دولت و دین رو به رشد و توسعه خواهد گذارد. این روند را بویژه در تحولات اخیر می توان مشاهده کرد؛ با خیرش اعتراضی بخش های وسیعی از مردم شهری به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری و در پی آن، با تحول و تکامل پاره ای از خواسته های این جنبش. اما نکته ای که در این جا باید مورد تأکید قرار دهیم این است که در جنبشی که معروف به «جنبش سبز» شده است، توانایی ها و ناتوانی های امر لائیک در برابر امر تئوکراسی، در همزیستی و چالش با هم قرار دارند و عمل می کنند.

جنبش اعتراض به تقلب در انتخابات بالقوه و بالفعل در برابر نهاد های اصلی دین سالاری (چون ولایت فقیه، شورای نگهبان، نهاد ریاست جمهوری، انتخابات تئوکراتیک، نهادهای سرکوبگر ایدئولوژیکی و در این جا دینی...) قرار می گیرد. از این جهت، این جنبش، با این که آشکارا و به طور مستقیم تئوکراسی را نفی نمی کند، اما آشکارا و به طور مستقیم نهاد هایی را زیر سؤال می برد که جوهر و بنیاد نظام دینی کنونی را تشکیل می دهند. علاوه بر این جنبه، پاره ای از خواسته ها و شعارهای اجتماعی و سیاسی طرح شده در این جنبش، چون خواست آزادی و حقوق شهروندی و یا شعار «جمهوری ایرانی» در برابر «جمهوری اسلامی» - با این که فرمول «جمهوری ایرانی» خالی از ابهام و اشکال نیست - همه گویای رشد عواملی هستند که می توان آن ها را در شمار قابلیت ها و توانایی های امر تئوکراسی زدائی و جدایی دولت و دین در ایران به حساب آورد.

اما از سوی دیگر، عوامل مهم دیگری در این جنبش عمل می کنند که تا اندازه ای نیز نقش هدایت کننده دارند و به استمرار ایدئولوژی، سمبل ها، شعارها، ارزش ها و شیوه های امر تئوکراسی در خطوط اصلی آن در ایران کمک می کنند. از آن میان می توان به حضور فعال بخشی از روحانیت و مراجع دینی، اسلام گرایان و بویژه و به طور بارز بخشی از ارباب قدرت (با پرسونل تکنوکرات و کادرهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شان) در موقعیت اختلاف و انشقاق از بخش دیگر اشاره کرد. این بخش انشعابی از بخش حاکم خواهان حفظ نظام دین سالاری در چهارچوبی متعادل (جمهوری اسلامی soft) می باشد. این که این اصلاح طلبان تا چه اندازه در چالش با حاکمیت موفق به تغییر

اوضاع به نفع خود شوند و یا این که سیر جنبش های سیاسی - اجتماعی تا چه اندازه موفق به پشت سر گذاردن این رهبران سابق جمهوری اسلامی شوند، بحث دیگری است که از چهارچوب گفتار ما در این جا خارج می شود. اما آن چه که مسلم است این است که هژمونی اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی این اپوزیسیون اصلاح طلب برخاسته از استابلیشمنت جمهوری اسلامی را باید به حساب ناتوانایی های نیروهای لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین در ایران در ایجاد مناسباتی به سود خروج از دین سالاری گذارد.

۶ - سه شرط امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران

جنبش های مشارکتی سیاسی- اجتماعی با خواست های لائیک، جنبش روشنفکری لائیک و جنبش نو اندیشی دینی زمینه های امکان پذیری جدایی دولت و دین در ایران را تشکیل می دهند. در طول تاریخ، همواره امر خروج از دین بوسیله ی این گونه جنبش ها و از همسویی آن ها، با وجود اختلاف ها و تمایزهای شان، میسر گردید. از میان این سه جنبش، جنبش های سیاسی- اجتماعی از اهمیت درجه اولی برخوردارند.

- جنبش های مشارکتی سیاسی- اجتماعی. «فرایند خود مختاری نهادهای جامعه ی مدنی» که مهمترین عامل زمینه ساز جدایی دولت و دین است، بدون جنبش های مشارکتی و مدنی میسر نیست. چنین جنبش هایی از قدرت و مرجعی مافوق و خارج از خود، پیروی نمی کنند. صاحب اختیار خود اند. بر محور خود می چرخند. در این جا «خودمختاری» به معنای اختصاصی شدن حوزه ی سیاست و جدا شدن آن از جامعه نیست. پدیداری که با مدرنیته تقویت و تثبیت می شود و بحران کنونی «سیاست» را می آفریند. بلکه به مفهوم خودمختاری و استقلال نسبت به دین، شریعت، احکام و اصول آن است. به معنای خود-گردانی، خود-محوری و خود-تأسیسی در ابداع راه و روش های خود است که در عین حال تغییر پذیر و نسخ شدنی اند. به معنای آن است که انسان های مجتمع در نهاد های عمومی سیاسی و اجتماعی، در انجمن ها، سندیکاها، سازمان ها... بدون پیروی از احکامی برین و فراسوی خود، در اداره ی امور خود شرکت و مشارکت می کنند. با حفظ چند گانگی و کثرت گرایی خود.

- **جنبش روشنفکری لائیک.** جنبش های روشنفکری و ضد کلریکال، چون جنبش روشنگری سده ی هجده اروپا، نقش تعیین کننده ای در فرایند خروج از سلطه ی دین در غرب ایفا کردند. در تئوکراسی ایران نیز روشنفکران لائیک یا سکولار (به معنای طرفداری از جدایی دولت و دین)، می توانند چنین نقشی را در کشور خود ایفا کنند. با این شرط که مبارزه با دین سالاری را در صدر دلمشغولی و فعالیت های خود قرار

دهند. بدین شرط که با دخالت روحانیون و دستگاه دین در امر سیاست و دولت به نام حقانیت، مشروعیت و مرجعیت دین در چنین اموری آشکارا مخالفت کنند. این مهم را قربانی مصلحت سیاسی و تصورات واهی چون اتحاد ملی، جنبش همگانی و شعارها و تاکتیک های تمامت خواهانه نکنند. این گونه رفتارها همواره امر جدا شدن دولت و دین را پس نشانده و به تأخیر می اندازند. جنبش فکری لائیک با جنبش نواندیشی دینی می تواند همسو باشد اما همسان نیست. این دو در چالش و دیالوگ انتقادی باد هم قرار می گیرند. روشنفکران و فعالان سیاسی - اجتماعی که خود را لائیک یا طرفدار جدایی دولت و دین می نامند، با ترویج و تبلیغ جمهوری دموکراتیک لائیک، با دفاع از سه اصل لائیسیته و قرار دادن آن ها در سرلوحه ی جنبش فکری و سیاسی خود، زمینه های عینی و ذهنی خروج از سلطه ی دین را فراهم می کنند.

- جنبش نواندیشی دینی. اما چالشی که در برابر روشنفکران نواندیش دینی قرار دارد بغرنجی سخت و سهمگین است، اگر نابود کننده نباشد. کار آن ها بسی دشوار تر از اصلاح طلبان مسیحی در سده های ۱۶ و ۱۷ میلادی است. پرسش جدایی دولت و دین در دنیای اسلام و در کشور ما به طور خاص، مسأله ی «دنیوی شدن» اسلامی نیست که به معنایی از ابتدا گیتی گرا بوده است. مسأله ی سکولاریزاسیون دین در ایران کنونی، چگونه دنیوی بودن دین است. دینی سیادت طلب، فراگیر و سازماندهنده ی امور اجتماعی و سیاسی... یا دینی که نقش مسلط اجرایی، قضایی و قانون گذاری خود را از دست می دهد. خودمختاری دولت و بخش عمومی و نهادهای جامعه ی مدنی را به رسمیت می شناسد... مسأله ی اصلی امر جدایی، در عین حال، مسأله ی انسان های جامعه ای است که در اداره ی امور خود از ارجاع به دین چون مرجعی برای کسب تکلیف و مشروعیت دست بر می دارند. در این راه، رفرماسیون دینی از سوی اصلاح طلبان و نو اندیشان مسلمان ایرانی، با این که امروزه شماری اندک می باشند، می تواند نقش مؤثری در جهت تسریع فرایند سکولاریزاسیون ایفا کند. اما این رفرماسیون، اصلاح دینی است که برخلاف مسیحیت فاقد تضاد و دوگانگی در مناسباتش با سیاست و دولت است. در نتیجه با اسلامی سر و کار دارد که از بن و بنیاد دین قدرت مدار، دولت گرا و تمامت خواه است. پس رفرماسیون ایرانی باید امر سوگ خود را تا به آخر به پیش راند؛ تا باطل اعلام کردن ستون هایی از احکام و شریعت دینی که کلام خداست.

خروج از دین سالاری در ایران فرایندی بغرنج، سخت و طولانی است. برای امکان پذیر شدن آن می توان و باید شرط بندی کرد. اما کامیابی در این راه که تلاش و مبارزه است، وابسته به رشد و توسعه ی سه جنبش اصلی است. جنبش های مشارکتی سیاسی - اجتماعی که خواست های لائیک را با شفافیت تمام مطرح کنند. جنبش روشنفکری لائیک که خروج از سلطه ی دین را در سرلوحه ی فعالیت فکری و نظری خود قرار دهد و سرانجام، جنبش نواندیشی دینی که رفرم جدی و ژرف در اسلام و جدایی اش از دولت را محور کار خود بداند.

-
- ۱- «خروج از دین» *sortie de la religion* که به معنای حذف دین نیست را من از بحث های مارسل گوئشه Marcel Gauchet از جمله در «افسون زدایی جهان» *Le désenchantement du monde* وام گرفته ام. او البته بیشتر از مسیحیت چون دین خروج از دین صحبت می کند
 - ۲- برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به مداخله ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران، سکولاریزاسیون: زمان ها و زمینه ها. طرحی نو شماره های: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹ (مرداد، شهریور و مهر ۱۳۸۷).
 - ۳- این بحث ها را من در کتاب لائیسیته چیست (نشر اختران) و مقالات دیگر از جمله در مداخله ای در... مورد نقد قرار داده ام.
 - ۴- کارل اشمیت در *Théologie politique* (الهیات سیاسی).
 - ۵- هانس بلومبرگ Hans Blumenberg
 - ۶- *Tolérance*
 - ۷- *Wittemberg*
 - ۸- *Différenciation fonctionnelle*
 - ۹- تأملی در جدل سکولاریزاسیون در ایران - علی اصغر حاج سید جوادی - طرحی نو شماره ۱۴۰
 - ۱۰- متمم قانون اساسی مشروطه، در قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی - مصطفی رحیمی، ص ۲۲۳ - ۲۲۶، از جمله کلیات و اصول ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۵.
 - ۱۱- علوی تبار، به نقل از دارا فرشیان در اصلاح طلبان دینی و دین باوران لائیک. در www.secularismforiran.com

سیزده آبان



عشق و اعتماد در برابر مرگ و ترس

فرهنگ قاسمی*

پاریس دوازده آبان ۱۳۸۸

آنچه که امروز شاهد آن هستیم یک حرکت انتقادی است برای آزادی و دموکراسی برای حق مشارکت مردم در امور زندگانی خود و برای بدست آوردن عدالت اجتماعی، برای درهم کوبیدن و تغییر نظم کهن که اساس آن بر ترس و هراس از خدا گذارده شده است.

در جنگ «تروا» وقتی «آشیل» قهرمان ضربه ناپذیر «هومر» می خواهد به جنگ برود، به او می گویند به این جنگ مرو. جنگ سختی است، زخم ها برخواهی داشت، زجرها خواهی کشید. پاسخ می دهد: به این جنگ خواهم رفت و کاری خواهم کرد تا هزار سال از من سخن بگویند. او سختی ها و زخم ها را قبول کرد و هزارها سال است که از او سخن می رانند و هنوز هم و تا وقتی که از ایستادگی و مقاومت سخن برود، او بعنوان یکی از حماسه های تاریخ بشری باقی خواهد ماند. در این جنبش بزرگ، میهن ما، هر روز شاهد به جنگ رفتن آشیل هاست، آشیل های مدرن و واقعی. انسان را همیشه مرگ تهدید کرده است و مرگی که هنوز انسان آنرا از پای در نیاورده است. (1) همین ترس از مرگ و یافتن پاسخ به آن بزرگترین دغدغه و دلمشغولی انسان بوده است. این مرگ همیشه مرگ ما نیست، مرگ نزدیکان ماست، مرگ کسانی است که آنها را دوست داریم، مرگ انسان هایی که در مقابل بی عدالتی با قامتی سترگ می ایستند و به استبداد و زور و ناحقی و دیکتاتوری و واپسگرایی پاسخ منفی می دهند.

هر کس برای مرگ توجیهی پیدا می کند، اهل دین و مذهب و اعتقاد و ایمان به ماوراء طبیعه آنرا یک جور تبیین می کنند. فرد بی دین، منطقی دیگر برایش ارائه میدهد. اما منطق آن کسی که برای شرافت انسانی و آزادی و دفاع از حق خود و از حقوق انسان های دیگر این مرگ را قبول می کند، به اقدام خود هویت دیگری می دهد و آن فرارفتن از خود و پیوستن به آرمانی جهانشمول برای آزادی و با شرافت زیستن است. این دیدگاه، گسستن از فلسفه قدیم- مذهبی یا غیر مذهبی- و پیوستن به فلسفه مدرن، منطق جانشین ایمان و ترس است. با این تبیین از انسان و از جهان، کوشش تازه ای جانشین نظم و نظر

پسین می گردد. و آن اداره کردن امور انسان ها به انتخاب انسان و توسط انسان هاست.

چیزی که انسان را از حیوان جدا می سازد تنها منطق و هوش او نیست، بلکه کیفیت بکار گرفتن این منطق و هوش او می باشد. چرا که حیوانات هم هوش دارند و هم منطق. اما کیفیت دادن، و ایجاد ارزش بهتر در منطق و هوش است که قدرت مدیریت امور آنها را تعالی می دهد. شیوه اداره لانه زنبور و اجتماع موریانه بی تردید از ابتدا بر همان پایه چرخیده است که امروز می چرخد. اما جوامع انسانی از غار نشینی به شهرها و خانه های موجود امروزی تحول یافته اند. در بیشتر جوامع نظم و ترتیب حاکمیت فردی و حاکمیت مبتنی بر دین و مذهب و حاکمیت استبدادی جانشین روابط تازه ای از اداره جامعه شده است که بر اساس آن کیفیت زیست انسان ها بالاتر رفته است و جنبش اجتماعی موجود در ایران غیر از مبارزه برای این خواست انسانی چیز دیگری نیست.

اگر مردم ایران وبه ویژه طبقه جوان به مناسبت 13 آبان ها، به خیابان ها آمدند تنها برای اعتراض و انتقاد به آنچه که در این روز در سالهای گذشته اتفاق افتاده است نمی باشد. در واقع 13 آبان بهانه ای است برای اعتراض و انتقاد به تقلب و تعرض نسبت به حقوق پایمال شده مردم ایران. حقوقی که طی سالها بطور انفرادی، به شکل گروه های کوچک سیاسی یا روشنفکری در نوشته ها و گفته ها بطور، پراکنده خواسته می شد و شکل نگرفته بود. اما امروز این اعتراضات به گونه ی یک جنبش اجتماعی، اگر چه پرافت و خیز، با استفاده از موقعیت های گوناگون از خانه و محله به مدرسه و دانشگاه و کارخانه و ادارات خود را به خیابان ها پرتاب می کند و در واقع حرکتی کاملاً انتقادی نسبت به کلیت رژیم است و عاقبت او را از پای در خواهد آورد. زیرا انتقاد وقتی در هر زمینه ای تظاهر پیدا می کند و عینیت می یابد، دیگر قابل متوقف کردن نیست. زندان و شکنجه، تهمت و اعدام، حتی تجاوز به نوامیس انسان ها هم نمی تواند جلودار آن باشد. انتقاد از آتش و از طوفان و از خشم دریای خروشان نیز پراثرتر است. انتقاد خاصیت اسید را دارد که نظم قدیم را تماماً در اتم ها و درمولوکول هایش تغییر می دهد. کلاً چیز دیگری بوجود می آورد و به سختی می توان در مقابل اثراتش مقاومت کرد. آنچه که امروز شاهد آن هستیم یک حرکت انتقادی است برای آزادی و دموکراسی برای حق مشارکت مردم در امور زندگانی خود و برای بدست آوردن عدالت اجتماعی، برای درهم کوبیدن و تغییر نظم کهن که اساس آن بر

ترس و هراس از خدا گذارده شده است. حرکتی است که می‌کوشد تا خودخواهی و هژمونی طلبی فردی و گروهی را از میان بردارد. به افراد و گروه‌ها به علت دارا بودن جنسیت، دین، مذهب و عقیده نه امتیاز بدهد و نه از آنها امتیازی حذف کند. بلکه برای آنها همان حقوق و آزادی‌ها را قائل باشد که حق هر شهروند آزاد و فارغ از هرگونه تعلقات است.

13 آبان که در واقع نمایی اجتماعی است، بین طرفداران آزادی که سلاح آنها اعتماد به نفس و دوستی و انسانیت و عشق است و جمهوری اسلامی استبدادی و ولایت فقیه ارتجاعی که سلاح آن ایجاد ترس و خشونت و نامردمی و نابودی است.

این روز در تاریخ ایران شاهد سه اتفاق بوده است که ریشه آنها را باید همین طور در ترس و عدم اعتماد به مردم جستجو کرد.

1- تبعید خمینی توسط شاه به مناسبت موضعگیری‌های ارتجاعیش. در مورد این تصمیم فقط می‌شود گفت که اگر در جامعه آزادی می‌بود و استبداد حاکم نمی‌بود و احزاب و سندیکا‌ها و روشنفکران حق بیان و اظهار نظر می‌داشتند، هیچ نیازی به تبعید آن مرد نمی‌بود. ترقی خواهان و عدالت جویان و مدافعان آزادی و دموکراسی خود از عهده او بر می‌آمدند. دیدیم چگونه یک نظام استبدادی که مبتنی بر ترس بود و آراء آزاد مردم را به هیچ می‌انگارید طی زمان، استبدادی به مراتب شدیدتر را بوجود آورد.

2- ترس از اعتراض مردم و گوش فرا ندادن به خواست دانشجویان و دانش آموزانی که حرفی برای گفتن داشتند. اما چون نظام حاکم نسبت به خود بی‌اعتماد بود، یعنی قدرت او مشروعیت مردمی نداشت، بنا بر منطق خود که مبتنی بر ترس از قدرت مردم و بی‌اعتمادی از خود بود بجای یافتن راه حل‌های واقع بینانه که تنها از طریق مذاکره و چالش منطقی میتوان بدان دست یافت به سرکوب مردمش پرداخت.

3- حادثه سوم، قبول بی‌قانونی و زیر پا گذاردن تعهدات بین‌المللی، با دستور و یا بدون دستور مقامات حاکم، توسط شخص خمینی و اطرافیان او، توسط عده‌ای ماجراجو و متعصب بنام دانشجویان خط امام- خوشبختانه امروز عده‌ای از آنها به اشتباه خود اعتراف کرده‌اند - است. این‌ها با حمله به سفارت امریکا، تسخیر آن و گروگانگیری کارمندان و مأمورین سفارت قوانین بین‌المللی را زیر پا گذاشتند. هدف اصلی آن عمل ایجاد فضای مناسب برای سرکوب

مخالفین و تصفیه نهادهایی بود که بطور طبیعی در دوره حرکت انقلابی مردم بوجود آمده بودند که می توانستند در شرایطی معقول و آزاد تبدیل به کارگاه های کوچک و بزرگی برای رشد روند دموکراسی شوند. همینطور، این اقدام وسیله ای شد برای «پروپاگاندا» و سرکوب که توانست نمایندگان واقعی مردم که در فردای جنبش انقلابی علیرغم شرایطی نه چندان متعادل و آزاد به پارلمان راه یافته بودند را حذف کند. متأسفانه در آن زمان بسیاری از روشنفکران، مسئولین سیاسی و رهبران احزاب از گروگانگیری پشتیبانی کردند و یا حداقل در برابر این حادثه سکوت نمودند و باز در اثر ترس از تهمت خوردن و -لیبرال، مدافع آمریکا، جاسوس امپریالیسم- و از میدان بدر رفتن و به زندان افتادن و اعدام شدن که فضای غالب آن روز هم بود، قدرت تصمیم گیری را در اختیار قشری ترین بخش جامعه قرار دادند. در مقابل عده ای انگشت شمار با گفته و نوشته های خود درمقابل این اقدام که اصول دیپلماسی بین المللی را زیر پا می گذاشت به اعتراض برخاستند. از آنجا که نگارنده این سطور اعتقاد قاطع دارد که دموکراسی به دو اصل نیاز بی تردید و آشکار دارد: یکی آموزش و دیگری تجربه تاریخی است. اما از آنجا که آموزش خود چیزی غیر از سامان دادن منطقی و هدفمند شناخت های فردی و گروهی انسانها برای انتقال به انسانهای دیگر نیست لازم می داند، سندی را که بریده ای از روزنامه اطلاعات یکشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۵۹ شماره ۱۶۱۱۰ را در پائین ارائه دهد و یاد آور شود که در این سند افرادی موضع طرفداری از گروگانگیری داشته اند و افرادی موضع بی تفاوت و افرادی موضع مخالف و این موضع گیری ها فقط به این افراد بسنده نمی شود. این سند یک نمونه آماری بیش نیست. شاید تحلیل و تفهیمی که از این سند می شود قدری در رفتار سیاسی و اجتماعی ما اثر بگذارد و شاید عده ای که امروز با استفاده از امکانات جمهوری اسلامی تاریخ را مخدوش می کنند و شاید همینطور افرادی که در گذشته خود در اشتباه بوده اند و هنوز هم تحلیل های خود را بگونه ای نا درست ارائه می دهند و شاید افرادی که بیانیه و مقاله در مورد گروگانگیری می نویسند با این سند نمونه، به تحقیقات خود عمق بیشتری بدهند و گوشه های خط خورده یا پاک شده از حافظه تاریخی را پیدا کرده در نوشته های خود مورد عنایت قرار دهند. منظور آقای میرحسین موسوی و نهضت آزادی است و تقاضا دارم که نامبردگان فوق واقع بین بوده و عرایض مرا به دشمنی نه پندارند. چرا که این جنبش نوین که سبزش نمادینه شده، اما همانا رنگین کمان است و قدرت و زیبایی و تداومش در گرو همین می باشد. باید برای گریز از اشتباهات و برای اثر گذاری کارا و مثبت در روند و رشد دموکراسی،

گذشته را آنطور که بوده تحلیل کرد و نه آنطور که مصلحت روز حکم می کند.

[اطلاعات یکشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۵۹ شماره ۱۶۱۱۰](#)

(1) - کسی که مرگ را از پای در آورد یادش همیشه در تاریخ بشریت باقی خواهد ماند. ماکسیم گورگی
ghassemi@cogefi.com*
<http://www.over-blog.com/profil/blogueur-1757680.html>
[/http://www.cogefi.com](http://www.cogefi.com)

بیانیه مشترک:

**۱۰ دسامبر روز جهانی دفاع از حقوق بشر را
به «روز جهانی نه به جمهوری اسلامی» تبدیل کنیم**

«مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر خامنه‌ای»، «مرگ بر ولایت فقیه»، «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» فریادی است که در ماه‌های گذشته، از گوشه و کنار ایران و از زبان زن و مرد، پیر و جوان هر روز شنیده می شود.

باز هم هزاران مبارز دست از جان شسته در سیاه چال‌های قرون وسطایی رژیم، ددمنشانه‌ترین شکنجه‌ها را متحمل شده‌ان، همچنان چون سی سال گذشته، صدها تن از خویشان، دوستان و عزیزانمان در راه آزادی در خون خود غلتیده‌اند.

ضروری است که در خارج کشور، اپوزیسیون مترقی، چپ، دمکرات و آزادی خواه در مبارزه با جمهوری اسلامی، به مثابه مانع اصلی بر سر راه آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی به اقدامات متشکل و هماهنگ دست یازد و از تمامی انسان‌های آزاده‌ی جهان بخواهد که در این مبارزه در کنار مردم ما قرار گیرند و از خواسته‌هایشان در برابر رژیم جمهوری اسلامی پشتیبانی کنند.

ما در نظر داریم که به یاد همه‌ی جان‌باختگان راه دمکراسی، آزادی و

عدالت اجتماعی "۱۰ دسامبر، روز جهانی دفاع از حقوق بشر را، به «روز جهانی نه به جمهوری اسلامی» تبدیل کنیم.

به عنوان نخستین گام مشترک، ما امسال، روز ۱۰ دسامبر در مقابل دادگاه لاهه در دن‌هاگ و هم‌زمان با آن در تعدادی از شهرهای دیگر جمع می‌شویم و به مقابله و افشای رژیم جمهوری اسلامی می‌پردازیم. ما از همه‌ی انسان‌های آزادی‌خواه جهان، اعم از پیر و جوان، زن و مرد می‌خواهیم تا در هر کجا، به هر شیوه و شکلی که می‌توانند حتا اگر شده یک گام در جهت جلوگیری از ترور، شکنجه و اعدام در ایران بردارند.

مبانی فعالیت مشترک ما:

- مبارزه برای آزادی بدون قید و شرط کلیه‌ی زندانیان سیاسی؛
- تلاش برای اعاده حقوق کارگران، زنان، دانشجویان و دانش‌آموزان و دیگر اقشار مردم و پشتیبانی از مبارزاتشان؛
- تلاش برای ایجاد کمیسیون حقیقت‌یاب جهت بررسی وضعیت زندانیان، قتل‌ها، اعدام‌ها و ترورهای رژیم در داخل و خارج از کشور و پی‌گیری و مجازات عاملین و آمرین آن؛
- تلاش برای اعزام هیئت و یا هیئت‌های بین‌المللی (به کمک وکلا و حقوق دانان بدون مرز، شخصیت‌های فرهنگی-سیاسی) به منظور بررسی جنایات جمهوری اسلامی و وضعیت حقوق بشر در ایران؛
- حذف مجازات اعدام از قوانین جزایی کشور، از بین رفتن شکنجه و کلیه مجازات‌های غیرانسانی؛
- برچیدن کلیه نهادهای سرکوب رژیم؛
- رعایت و احترام به اصل برابرحقوقی: زنان با مردان، ملیت‌ها، عقیدتی، فرهنگی و شهروندی؛
- جدایی دین از دولت؛
- آزادی‌های بدون قید و شرط سیاسی، از جمله: آزادی اندیشه و بیان، اجتماعات و تظاهرات، تشکل، تجمع، احزاب و مطبوعات.

اول نوامبر ۲۰۰۹

برگزارکنندگان: نهادها، کانون‌ها، کمیته‌ها و مجامع فعال ایرانی در اروپا، آمریکا، کانادا در همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران، متشکل از:

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی - پاریس، جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران - ماینس و ویسبادن، کمیته همبستگی با مبارزات مردم ایران- زوریخ، کمیته فعالین چپ- هامبورگ، کمیته همبستگی با

مبارات مردم ایران- بروکسل، ایران آزاد- کانون دفاع از مبارزات مردم ایران برای حقوق بشر و دموکراسی- روهر گبیت، جمعی از فعالین سیاسی و حقوق بشر و سازمان پرایم در هلند، کانون همبستگی و دفاع از مبارزات مردم ایران- هانوفر،

تجمع اعتراضی دانشجویان در شهرهای مختلف ایران

[راهپیمایی دانشجویان دانشگاه یاسوج، 12 آبان، 3 نوامبر](#)

[تجمع اعتراضی دانشجویان دانشگاه سجاد مشهد، 12 آبان، 3 نوامبر](#)

[دومین روز تظاهرات دانشجویان دانشگاه کاشان در اعتراض به بازداشت سه تن از دانشجویان این دانشگاه، 12 آبان، 3 نوامبر](#)

[دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب، 12 آبان، 3 نوامبر](#)

[بخش بیانیه و اعلامیه در دانشگاه آزاد واحد تهران شمال](#)